



## یادی از آن «که مثل هیچ کسی نیست»\*

دکتر مرتضی کاخی

بدالله بهزاد کرمانشاهی، در نیمه‌ی بهمن ۱۳۰۴ در کرمانشاه متولد شد و در پنجم فروردین سال گذشته ۱۳۸۶- از کرمانشاه به جهان دیگر رفت. تولد و مرگ او در کرمانشاه برای آرام کردن شدت علاقه و وابستگی‌اش به این شهر کافی نبود؛ نام کرمانشاه را به نام خانوادگی‌اش پیوست تا تمام عمرش با او همراه باشد. این فرزند فرزانه و سلحشور کرمانشاه جز برای تحصیل در دانشگاه تهران که آن زمان تنها دانشگاه ایران بود، و او بالاچار باید کرمانشاه را ترک می‌کرد و به گفته‌ی خودش «... دو سه سالی به تباه کردن زندگی در دانشگاه تهران...»<sup>\*\*\*</sup> از کرمانشاه دور می‌شد، و تا آنجا که اطلاع دارم جز چند مسافرت کوتاه در داخل ایران، هرگز این شهر را ترک نکرد، حتی زمان جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق از این فضای ملکوتی تکان نخورد. هرچه به او گفتند مانند در کرمانشاه برایش خطر مرگ دارد و بمباران‌های هرشب، بازهم به خرج او نرفت و می‌گفت: می‌ترسم در خارج از کرمانشاه بمیرم و جنازه‌ام را به این خاک برنگردانند و برای همیشه تنها بمانم. هرگز تأهل اختیار نکرد. می‌گفت وقتی به این کار دست می‌زنم که شعر را طلاق گویم. نه شعر را طلاق گفت و نه کرمانشاه را ترک کرد. به مدت بیست و هفت سال «... تن و جان را [در کار دبیری] فرسوده کرد، سرانجام در سال ۱۳۵۹ به درخواست خود بازنشست شد.»<sup>\*\*\*</sup> حالا دیگر او بود و شعر و کرمانشاه، در کنار آزادی، بلند نظری، بی‌اعتنایی به زخارف این جهانی، تنهایی، عشق سرکش و پاک و بی‌انتها به کرمانشاه، و مادر کرمانشاه یعنی ایران عزیزش، همراه با دست‌مایه‌ای از طبع بلند و عمیق شعر کهن پارسی، بی‌هیچ ادعایی و سر و صدایی.



بهباد، از اولیاءالله بود. کانت می‌گوید: خلاق طبق دانسته‌ها و اطلاعات‌شان سخن می‌گویند، اما طبق غرایز و امیال درونی‌شان عمل می‌کنند. بسیار کم پیش می‌آید که انسانی، همان کند و همان باشد که می‌گوید و می‌اندیشد. بسا که تواضع می‌کنند و چنان نشان می‌دهند که دوست دارند گمنام باشند و بمانند، و «چون پری از خلق طرف‌گیر...» اما در واقع لبریز از ادعا و سرشار از خودنمایی و ریاکاری هستند. بهزاد از این جماعت نبود، از این عوالم به دور بود و کسی را نمی‌شناختم که او را تنها به نام بشناسد و بلافاصله به این خصائل او پی نبرده باشد. بسیار بودند -از جمله خود من- که او را هرگز ندیده بودند اما عاشقانه او را دوست می‌داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. من این بزرگوار را از زبان ستایش‌آمیز شادروان مهدی اخوان ثالث غیباً می‌شناختم و شعرهایش را از همین طریق شنیده و خوانده بودم، تا وقتی که کتاب گزیده اشعارش، به انتخاب دکتر شفیع کدکنی و عنوان «گلی بیرنگ» منتشر شد و به سفارش این انسان فرخنده و بزرگوار نسخه‌ای از آن برای من فرستاده شد و بدین ترتیب چشمم به خواندن اشعار بلند و باشکوه او روشنایی گرفت. شادروان اخوان ثالث کمتر پیش می‌آمد که سخن از شعر و شاعری پیش آید و با حرمت و ستایش از او و شعرش یاد نکند. در مؤخره‌ی کتاب «از این اوستا» -آخرین صفحه‌ی مؤخره- که در سال ۱۳۴۴ منتشر شده نام چند تن «...از دوستان و عزیزان شناخته و شناخته مثلاً یدالله بهزاد...» را بدین ترتیب به یاد می‌آورد.

بهباد، دفتری به خط زیبا از قصاید و قطعات شعر شیوا فراهم آورده که «خوانیات» او را در بردارد، با عنوان «با دوستان و یاران» که نسخه‌ای از آن همین حالا که این وجیزه را با دلی بی‌خوبستن به یاد آن ناشاد رفته می‌نویسم فرا روی من است. آنها که با محفل‌های شعری معتبر معاصر آشنایی دارند و به مقام بزرگانی چون شهریار و امیری فیروزکوهی و حبیب یغمایی و به‌ویژه استاد استادان شعر معاصر خراسان، شادروان محمود فرخ خراسانی که کسانی چون ملک‌الشعرا یهار هم صحبت و هم سخن و طرف اخوانیه سرایی او بوده‌اند و مؤید ثابتی و مهدی اخوان ثالث و بسیاری از این فحول سخن شیوه‌ی نو و کهن، آشنایی دارند و می‌دانند چه مایه از تشخص و حرمت شاعری و خودشناسی ادبی را بلند نام یدالله بهزاد کرمانشاهی داشته است. به یاد دارم که همزمان با درگذشت بهزاد، در شماره‌ی ۱۹ فصل‌نامه‌ی نقد و بررسی کتاب خطی ز دل‌تنگی نوشتم و یادای از این بزرگ کردم و در آن بهزاد و ابوالقاسم لاهوتی را از سرمایه‌های پایان‌ناپذیر سخن پارسی ماندگار خواندم که هر دو از خاک پاک و آباد کرمانشاه بودند با دردی عمیق و اصیل از وطن که این هر دو گوهر کمیاب همواره در شعر و زندگی خود به نمایش گذاشتند. باری شهر کرمانشاه شاعران و نویسندگان و سخن‌شناسان بسیاری داشته و هنوز هم اشم رایحه‌الرحمن که از ملاک‌های مشخص و آبروی موجه سخن پارسی معاصر محسوب می‌شوند، از همت جوانان جوانمردان کرمانشاه و اهالی فرهنگمدار آن سامان، توقع می‌رفت و می‌رود که اجازه ندهند این نام‌های بلند و ارجمند به ورطه‌ی فراموشی، در این روزگار بی‌هویت پسند، بیفتند.

نام یدالله بهزاد کرمانشاهی جاودان بماناد و یادش بیدار و برقرار، که مردی بود مردستان، به‌ویژه در حوزه‌ی فرهنگ و اخلاق و عشق به ایران.

تهران ۸۶/۱۲/۱۲

\* از فروغ است.

\*\* از مقدمه‌ی چند سطریش بر کتاب گزیده‌ی اشعارش با عنوان «گلی بیرنگ»

\*\*\* همان‌جا، همان مقدمه‌ی کوتاه چند سطریش.